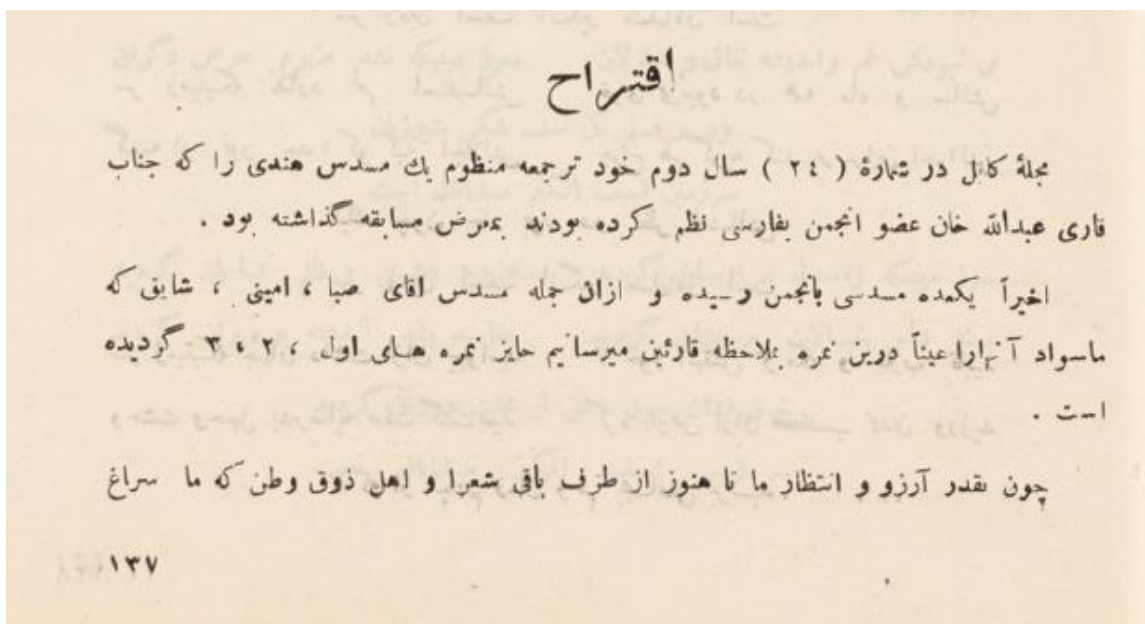


### داکتر فریار کهزاد

### بنیاد فرهنگی کهزاد

اشعاری را که در ذیل مطالعه میفرمائید با وجودیکه 84 سال پیش نشر شده به آن میماند در همین تازگی ها سروده شده باشد. اگر این شعرای ارجمند زنده میبودند به یقین که از اشعار شان خون میچکد. جهت مطالعه علاقمندان ارجمند تقدیم میگردد.



داریم قصائدی درینموضوع نرسیده و داخل این مسابقه نشده اند لهذا ما این مسابقه را تکرار کرده و انتظار میبریم که از تاریخ نشر مجله الی یکماه دیگر قصائدی اگر بدقت مجله از طرف صاحبان قریحه و اهل ذوق رسیده آنها علیحده مورد قضاوت و حایز نمره و جایزه خواهند گردید .

مطالع مسدس قاری عبدالله خان که موضوع مسابقه است : —

سر زمینی که در و بوم و بر و بران است

مزارع قابل کشتش همه خارستان است

مسدس آقای سرور خان سبا که حایز نمره اول شده : —

سر زمینکه چو آئینه بغم حیران است      گرد ادبار بران منظره حرمان است

صحنه خواب گران غافل عن و شان است      پیشه اش حسرت و سرمایه آن گریان است

اندران همکده یک عالم سر گردان است

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه ز کف کرده برون شوکت خویش      داده بر باد عروجش بسر غفلت خویش

صرف همت نکند در طلب رفعت خویش      سر زمینیکه عبث ی بکند فرصت خویش

نبرد فائده از مکت و از ثروت خویش

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد غم استقبالش      خری می بود در همه ماه و سالش

گشته از نور جدا کویه اجلالش      چرخ هم گریه کنند بر سر این احوالش

لیک چون خار بود در نظر امثالش

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه جهان داشت ازان بیو امید      تا خور اهتش از مکه و بثر ب تا بید

وحشت و جهل بشر سایه صفت گشت بعید      کره ارض ازان کسب تمدن و ورزید

ناگه از چشم زمان زخم پیمانش بر سپید

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بهر مفخرتش یکتا بود      سر زمینیکه دران کوشش بی همتا بود

سر زمینیکه متین نوتش از شورا بود      سر زمینیکه مساوات دران پیدا بود

سر زمینیکه چو خورشید جهان آرا بود

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بلند از همه عرفانش بود      بحر و بر از خردش تابع فرمانش بود

خلق خوش سوسن وریحان گلستانش بود      اخوت و مهر و وفا زینت بستانش بود

عاقبت غفلت آن دشمن رجحانش بود

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه دران رحم و عدالت بودی      منبع علم و عمل چشمه غیرت بودی

صاحب صنعت دارای فصاحت بودی      مادر جمله ار باب زکاوت بودی

مظهر لمة انوار سعادت بودی

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرز مینیکه دران حکم منیف قرآن داشت در قول و عمل با همه خوی جریان

می نبودش غم و اندیشه نفاق و خذلان سرز مینیکه نند مزرع حرص دگران

بود هر مسلم آن صف شکن شیرزبان

سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرز مینیکه زانندادها سان گردید مزرع دشمنی و ظلم نمایان گردید

بسته دام خیالات پریشان گردید بتفاسد بشد آغشته و ویران گردید

خون فشان چون شفق از محبت دوران گردید

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه بود جوش بهارش چوخزان رعدا برش بود و آتش بر فتن باران

دمد از گلشن آن دود بجای ریحان سرزمینیکه بود باغ و برش شعله فشان

سپب آن تحت جگر باشد و اشکش رمان

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه سرو صورت محشر دارد دو زخ شعله ور تفرقه در بر دارد

نه بهم لطف نه برادر به برادر دارد نه بهم عاطفه ما در و دختر دارد

نه باحوال گدا رحم توانگر دارد

سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه دران وقت به شیون گذرد روز در گلشن آن چون شب گلخن گذرد

جسم شمع سرزد و در گریه نمودن گذرد جان پروانه بیک پال کشودن گذرد

عمرنی در الم و ناله کشیدن گذرد

سرزمین اسفانگیر مسلمانان است

سرزمینیکه فشردهش هوای مسموم سرزمینیکه فضایش شده برابر غموم

سرزمینیکه شده اغراق بطوفان هموم سرزمینیکه بسوزیده ورا باد سموم

سرزمینیکه شده غفلت آن طالع شوم

سرزمین اسفانگیر مسلمانان است

سرزمینیکه دران موسم کام آمدورفت آفتاب شرفش تالب بام آمدورفت

سرخ بختش بدم حلقه دام آمدورفت خون او جش به بدن تابه قوام آمدورفت

موکب موهبتش تا بخرام آمدورفت

سرزمین اسفانگیر مسلمانان است

سرزمینیکه شد انانه عالم امروز سرزمینیکه بود دیده پر نم امروز



سرزمینیکه شده همدم ماتم امروز سرزمینیکه بود بیکس و پرعم امروز

زخم ملکی که بود قابل مرهم امروز

سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

چه توان کرد که گردد دل صد چاکرفو حلقه محنت ایلم برآید ز گلو

برسد باز مان آب که رفتت ز جو گل گلزار تمی بسکند نمو و نمو

سر کشد از افق بخت خور اوج و علو

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

بهر است اینکه کنون ناله و افغان نکنیم همچو گل وقت نمو پاره گریبان نکنیم

چون شفق غرقه بخون دیده و دامان نکنیم داغ را لاله صفت چاره بحرمان نکنیم

خویش را از الم دهر هراسان نکنیم

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

درك كن درك سر طنطنه اوج جهان      باش در قون و عمل تابع حكم قرآن  
كسب خبرت بنمازودنر از سود و زيان      تا بكي كان تو باشد به ته خاك نهان

بگذراز خواب گران، خواب گران، خواب گران

تا نگویند سیه، روز مسلمانان است

قوت معنوی از فیض دیانت پیدا است      قوت مادی همین کسب و کمال دنیا است  
چونکه باطل نشده خلق هر آنچه اشیا است      منفعت گیر ز هر چیز که حکمت اینجا است

کوشش اندر پی عمر دو جهان کار رواست

تا نگویند سیه، روز مسلمانان است

جهد و همت بنما شوکت دنیا از تست      ثروت و سلطنت و دست توانا از تست  
عمل نیک بکن حشمت عقی از تست      قصر فردوس ز تو کوثر و طوبی از تست

سی کن هر دو جهان، نعمت عظمی از تست

تا نگویند سیه، روز مسلمانان است

بیگمالیست که از غمه به پیچی چون مار      قیمت گنج ندانی نشوی مائل کار  
نیکشی شاهد مقصود ترقی بکنار      غوطه در بحر عمل زن در شهوار برار

تاج اقبال بسر از هنر و علم گذار

تا نگویند سیه، روز مسلمانان است

اتحاد است بهار شرف و آب حیات      اتحاد حامل اوج آمد و خضر ظلمات  
اتحاد است گل گلشن فضل و حسنات      اتحاد است که نا بود نماید آفات

مسلمین کسب نمایند ازین ره دوچات

تا نگویند سیه، روز مسلمانان است

امر معروف بجا نهدی ز منکر لازم همه انصاف نمائید خصوصاً حاکم  
رشوت و غدر نباشد نه تقوّه ظالم لطف مخدوم کند صدق و اطاعت خادم

اندرین طرز عمل باش مسلمان قائم

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

دور کن کلفت افلاس بین صنعت زرع کن همچو جهان نفع ببر از حرنت  
از تجارت بکف خویش بیاور ثروت خدمت قوم نما با همه صدق و همت

زود پدروود بگو خواب عمیق غنفت

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

زود باشد که مسلمان بعمل یار شود صاحب علم و هنر جامد و جرار شود  
گل به گلزار رسد کبک بکھسار شود سرزمین اسف انگیز طرب بار شود

ای ( صبا ) کاش چو گفتار تو کردار شود

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است



مصدق

از طبع ( امینی )

( ۲ )

سر زمینی که ورا محنت بی پایان است      هیئت جامعه اش جمله ز هم پاشان است

سر زمینی که دوچار الم بجران است      سر زمینی که زغم خاطر او پژمان است

سر زمینی که باحوال خودش حیران است

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که به غفلت گذراند شب و روز      عمر خود را به کسالت گذراند شب و روز

همه کارش به عطالت گذراند شب و روز      جمله وقتش به بطلات گذراند شب و روز

به غم ورنج و ملالت گذراند شب و روز

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینی که دوان فکر عمل نایاب است کار او خوردن و نوشیدن و شغلش خواب است  
پی بزم و طرب و شوق و هوس بیتاب است کشتی کوشش او دست خوش گرداب است

از دو چشمش عوض اشک روان خوناب است

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که خزان خیز بهارش باشد در جن جای ریاحین همه خارش باشد  
دهر افسرده این حالت زارش باشد شعله نته بهر شهر و دیارش باشد

یاره یاره جگر و قلب فگارش باشد

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که گرفتار سخن میباشد لب فرو بسته ز حرف توومن میباشد  
مانده بیچاره ز بهبود وطن میباشد پاره از پنجه ابنش یخن میباشد

فرق بین وی و اموات کفن میباشد

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که ندارد اثر از کتب کمال داده است از کف خود مرتبه جاه و جلال

طایر رفت اورا نه پری مانده نه بال از تک و پوش فرو مانده سمند اقبال  
جام نوشش بود از نیش قنا مالا مال  
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است  
سر زمین که ز کف گوهر مفصود بباد سر زمینی که بشد منهدمش کاخ مراد  
سر زمینی که همه رتبت اورفت زیاد سر زمینی که بوی آتش بیداد فناد  
سر زمینیکه ورا نام سلف رفت بباد  
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است  
سر زمینیکه بعالم سرو هم سرور بود به بنی نوع بشر هادی وهم رهبر بود  
شهر سعی و عمل و علم و هنر را در بود دائما شاهد آمال و را در بر بود  
نه عرض وار بکس تابع و بل جوهر بود  
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه ازان حکمت و فن پیدا بود      صیت تهذیب وی اندر همه دنیا بود  
سر زمینی که زدانش بجهان یکتا بود      علم عزو علائش همه جا برپا بود  
دیدۀ عالی از پر تو او پنا بود

سر زمینی اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که فضای مدیت بودی      شهره اندر همه آفاق زصنعت بودی  
قاهر عرصه ایجاد شجاعت بودی      صاحب دهبه و مالکک حشمت بودی  
بین اقران بچه آسایش و عزت بودی

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه اگر جهد نماید وقت است      گوی سبقت زحریفان بر باید وقت است  
عقدۀ کار خودش گر بکشد وقت است      زدلس زنگک کدورت بزدا بد وقت است  
زین خودی و جمودی بدر آید وقت است

تا نگویند سبه روز مسلمانان است

مسلمین بہر شما فرصت بسیار بود وقت سعی و عمل و جدیت و کار بود  
ہر کہ بیکار درین عصر بود خوار بود واژگون طالعش و بخت نگونسار بود

پی ترفیع وطن جہد سزاوار بود

تا نگویند سبہ روز مسلمانان است

از چہ برباد شد آن شوکت ما عظمت ما رفت از دست ہمہ ثروت ما مکت ما

بست گردید چنین ہمہ ما غیرت ما محو شد ازید ما قدرت ما قوت ما

کاشکی عود کند صوت ما ہیئت ما

تا نگویند سبہ روز مسلمانان است

مسلمہ دور فلک عاشق رفتار تو نیست دوست یا دشمن تو مانع کردار تو نیست

چہست آن چیز کہ دودہ سزاوار تو نیست هیچ کس غیر خودت باعث ادبار تو نیست

سعی کن سعی کہ جز سعی کسی یار تو نیست

تا نگویند سبہ روز مسلمانان است



کف افسوس هم بپهده سودن تاکی      حرف یکدیگر خود را نشودن تاکی  
چاره مشکل خود را نشودن تاکی      جان من چشم بصیرت نکشودن تاکی

حرکتی ده بخود ای یار غنودن تاکی

تا نگویند سیه روز مسلمانان است

وقت آن است که باید همه بیدار شویم      یکدل و یک جهت وحای و غمخوار شویم

ترک مستی و جنون گفته و هشیار شویم      متحد عالم اسلام بیسکک بار شویم

جمله با یک دگر خویش مددگار شویم

تا نگویند سیه روز مسلمانان است

دوست گردیم بخارائی و هند و افغان      هم فلسطینی و عثمانی و مصر و ایران

بن و شام و عراق عرب و ترکستان      عقد اخوت همه بندیم بهم از دل و جان

زانکه فرموده چین حضرت ( پیغمبر ) مان

تا نگویند سیه روز مسلمانان است

جمله از سینه برون بغض و عداوت سازیم      جام جان پرز می سهر و محبت سازیم

دور از سر همه آسایش و راحت سازیم      خدمت جامه را خصلت و عادت سازیم

طانت و همت خود صرف صداقت سازیم

تا نگویند سیه روز مسلمانان است



از طبع • شایق •

سرزمینیکه درو جنس نفاق ارزان است نزد شان کشتن یکدیگر خویش آسان است

نی دران علم و هنر تی غم همنوعان است کوچه و برزن و شهرش همه گی ویران است

خون دل میخورد هر کس که درو انسان است

راستگویم بنو این ملک مسلمانان است

سر زمینیکه نیابند دران مهر و وفا سر زمینیکه نه بینند درو صدق و صفا

همه تن پرور و بیعلم و کسالت فرما جمله از خدمت اخوان خود افتاده جدا

کور عیب خود و در نقص دیگرها بینا

راستگویم بنو این ملک مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد ز کالات خبر بکفدم نیز نرفته به سوی ، علم و هنر

درره سنی و عمل هیچ نکرده است گذر نیست بهبودی احوال خودش مدنظر

غافل از مرتبه خدمت ابنای بشر

راستگویم بنو این ملک مسلمانان است

سر زمینیکه ازو بخت نکون می آید      عرض آب روان موجّه خون می آید  
چون مان حادثه دهر فروز می آید      به امارت طلّی دزد برون می آید  
فکر اینجا چه کند عقل و بون می آید

راستکوم بتو این ملک مسلمانان است

سر زمینیکه نصائح ندهد جای بگوش      یکسر از حرف غم هموطنان مانده خموش  
بار جهدی نگرفتند ز همت بردوش      همه گی روز گم و جمله بود عمر فروش  
دایم از یخچرپها بندهامت همسروش

راستکوم بتو این ملک مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد ز تمدن اثری      وز ترقی نرسیده است بگوشش خبری  
وحم بگذره ندارند یکی بادگری      هیچکامی عیوبش تغتاده نظری  
کس ندیده است چنین مملکتی بی بصری

راستکوم بتو این ملک مسلمانان است

سر زمینیکه نبوده است کسی همسر او عالی قایل و تسلیم بزور و زراو  
خو شنما جامه علم و هنر اندر بر او زینت روی زمین بود همه کشور او  
از چه شد خیره بگوئید چنین اختر او  
بخدا اینهمه از دست مسلمانان است

چه شد آدم که کسی شوکت اسلام نداشت لحظه از طلب و عزم خود آرام نداشت  
درره مقصد خود خاطر ناکام نداشت گلهش کوشش و عزمش نمر خام نداشت  
مثل او هیچ کسی دیده و نام نداشت  
بخدا اینهمه از دست مسلمانان است

سرزمینیکه نبود همسر او هیچ کسی دور افتاده از ان مرتبه امروز بسی

می سزدگر شود طعنه هر خارو وخی نفته تابکی آخر بغم روز پسی  
حیف این باز که باشد بلباس مگسی  
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

اهل اسلام چرا اینهمه غافل شده اند سر بسر تنبل و بیکاره و کاهل شده اند  
این عزیزان بچه اندیشه باطل شده اند همه از پیجبری سوخته حاصل شده اند  
گر بقرآن خدا معتقد از دل شده اند  
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

تابکی غافل از احوال جهان باید بود چقدر بیخبر از سود و زیان باید بود  
ناکی از بی هنری یاد کسان باید بود از چه رو اینهمه بی نام و نشان باید بود  
چند محتاج کمال دگران باید بود  
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

ای خوش آندم که بیاریم بکف ثروت خویش به ترقی برسانیم دگر دولت خویش  
باز یاریم همان صر تبه عرت خویش آنهمه جاوه و جلال و حشم و صوت خویش  
(شائق) از دست بده تا به ابد عزت خویش  
این روش دور زو جدان مسلمانان است

